

جامعه ایران در دوران رضا شاه- ۶  
پس از فریب همه نیروهای چپ و ملی  
**استبداد رضا خانی نیز**  
**گام به گام پیش آمد**  
احسان طبری

جستجوی "دست آهنین" و "منجی ایران" نه تنها به شعاربخشی از طبقات ملاکان و بورژوازی تجارتي و طبقه ذوحياتين بورژوا- مالک، بلکه حتی تا حدودی در شهرها به شعارمتداول آن قشرهایی از جامعه کشورما بدل شده بود که با احساس دردناک تأسف، شاهد خاموشی شعله انقلاب ها و قیام ها بودند، امیدشان از "رجال ملی" و کارائی دستگاهی که از مشروطه نیم بند پدید شده بود به یاس مبدل گردیده و آسانترین داروی دردها را در پیدایش "نادر" تازه ای می جستند. مثلاً ملک الشعراء بهار عضو حزب دمکرات و شاعر مشروطه خواه آرزو می کرد که از خط افق گردی بخیزد "وزان گرد صاحب کلاهی بر آید." شاهان قاجارو دستگاه دولتی وابسته به آنها مدتها بود هرگونه اعتباری را ازدست داده و مرجع امید و اعتماد نبودند. با وجود روش احتیاط آمیز احمد شاه و ولیعهدش، بسیاری انتظار می کشیدند که بساط این سلسله برچیده شود. شاعر معروف دیگر دوران ادیب الممالک فراهانی مینوشت:

"هی هی جلی قم قم وقم قم که از این فتح  
شاهی بتو ختم آرد و دولت بختام است"

عارف قزوینی در "غوغای جمهوری" که بسود رضا خان برپا شده بود غزلی در تالار "گراندهتل" تهران خواند که از جمله ابیات زیرین آن شهرتی یافت:

"خوشم که دست طبیعت نهاد در دربار  
چراغ سلطنت شاه بردریچه باد  
کنون که میرسد از دور رایت جمهور  
بزیرسایه او زندگی مبارک باد!"

ایرج جلال الممالک که از ابیات یاد شده عارف سخت کوک بود، آن "عارف نامه" هزل آمیز را علیه این شاعر پراحساس سرود و در آن نوشت که آن "یک دهن" را بی ربط خوانده است، ولی با اینحال در همان منظومه عارفنامه چنین مینویسد:  
"تجارت نیست، صنعت نیست، ره نیست  
امیدی جز به سردار سپه نیست."

وقتی پدیده ای در تاریخ نضج می یابد از مسامات مختلف آن میترآود. درکنار این "آمادگی روحی" آنچه که مهم است، تجدید گروه بندی در طبقات حاکمه ایران است. این تجدید گروه بندی از دوران ناصرالدینشاه آغاز شد و بتدریج قشرهای مالکان نیمه فئودال که با تولید کالائی و بازارسرو کار داشتند و بورژوازی بازرگان که درکار بهره کشی از زمین و مستغلات نیز دخالت داشتند و نیز بورژوازی کمپرادر، به نفوذ خود، در قبیل طبقات حاکمه سنتی یعنی اشرافیت فئودال و ایلخانان عشایر و روحانیون بزرگ، بیش از پیش می افزودند. روند این تجدید گروه بندی، البته روندی کند ولی دائمی بود و باید گفت که انقلاب مشروطیت، قیامهای شمال و مجموعه حوادثی که در بخش گذشته از آن باجمال سخن گفتیم، این روند را تسریع

میکند. چنانکه یاد کردیم، تیپ های نوینی که گاه هم مالک بودند وهم بازرگان ( گاه از منشاء فنودالها و گاه از منشاء بازرگان) و آنها را می توان مالک بورژوا یا بورژوا- مالک نامید و با تولید کالائی و بازار داخلی و خارجی سروکار داشتند، بسبب سرشت بورژوائی خود و برای بسط و گسترش خویش خواستار امنیت، تمرکز، و تجدیدی که برای آنها لازم است، بودند. مجلس، مطبوعات، احزاب، جنبشها، بیش از پیش سیاست را بعنوان ایدئولوژی جانشین تنها ایدئولوژی مسلط قرون وسطائی یعنی مذهب می ساختند. روابط مختلف با کشورهای اروپائی، تحول و نوسازی زندگی ایران را بیش از پیش به یک امر قابل قبول برای جامعه مبدل میکرد. گروه بندی نوین طبقات حاکمه، برخلاف قشرهای سابق اشراف و ایلخان ها و مجتهدان محافظه کار، آمادگی بیشتری برای پذیرش این نوع تحولات داشتند و مایل بودند "آدم" مناسب خود را از میان انبوه مدعیان پیدا کنند تا به این قصدها و آرزوها جامه عمل ببوشاند.

چنانکه در بخش پیشین متذکر شدیم، نظر امپریالیستهای انگلیس نیز که امپریالیستهای مسلط بین دو جنگ جهانی در این منطقه آسیا بودند، در مورد سیاستی که باید در ایران از پیش ببرند پس از شکست قرارداد ۱۹۱۹ تغییر یافت. بتدریج نوعی توافق فکری مابین خواست گروه بندی جدید در هیئت حاکمه ایران و امپریالیستهای انگلیس پدید شد و هر دو این عوامل نقش خود را دریافتند " نامزد" مناسب و تامین اعتلاء او تا مقام دیکتاتور ایران ایفاء کرد.

باید کسی را می یافتند که در قبال همسایه نیرومند سوسیالیست، در قبال افکار عمومی عطشان ترقی و تجدد، نوعی واکنش " مثبت" ولی مشروط بکند تا بتواند سیر ترقی را ترمز نماید و از انفجار خطرناک جدیدی جلوگیری بعمل آورد. زیرا دیگر با سبک های کهنه نمیشد ایران را اداره کرد و آنرا از گردونه تاریخ معاصر بشریت با شعبده بازی بیرون نگاه داشت. این درست همان پدیده ایست که ما در دوران " انقلاب سفید" می بینیم و یکی از نخستین سخنگویان آن دکتر علی امینی آنرا با این عبارت بیان داشت: " برای آنکه همه یک تومان از دست نرود، باید سه قران آنرا داد تا هفت قران را بتوان نگاه داشت."

انگلیسها برای العین دیدند که نقشه تقسیم ایران باطل شد و ورق "تبدیل ایران به مستعمره" در زمان وثوق الدوله با رسوائی باخت کرد و سپس بازی "کابینه سیاه" **سید ضیاء** با تظاهرات ضد اشرافی بی محتوی و عوامفریبانه (مثلا دادن **دوغ** بجای **مشروب** در مهمانی رسمی به خارجیان، نظیر بازیهای بعدی این شخص در مورد اشاعه **کلاه پوستی** و ترویج **چای نفع** بجای چای معمولی) بازیهای خنکی است که اگر هم مدت کوتاهی باعث گنجی عناصر ضد اشرافی و با حسن نیتی مانند کلنل محمدتقی خان پسپان، عارف قزوینی، میرزاده عشقی و دیگران شود، عاقبت ندارد. از آن گذشته سیدضیاء، مداح قرارداد ۱۹۱۹ و دوست دولت مساواتیست باکو، نمی توانست در همسایگی شوروی نخست وزیر باقی بماند.

پیدایش دولت شوروی وضع نوی را در جهان پیش آورده بود و برای سرمایه داری جهانی در درجه اول محاصره سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشور برای جلوگیری از رخنه اندیشه های سوسیالیستی ضرور بود. لذا نقشه مشترک امپریالیستی "کمر بند امنیت یا صحت" (sanitaire Cordon) پیش آمد و امپریالیستها غرب بکمک طبقات حاکمه محلی ایجاد این " کمر بند" را بدور شوروی بصورت یکسلسله دیکتاتوریهایی نظامی ضد کمونیستی (مانند در فنلاند، پیلسووسکی در لهستان، ریدزسمیگلی در رومانی، بوریس در بلغارستان، اتاتورک در ترکیه، رضا شاه در ایران، نادرشاه در افغانستان، چان کای شک در چین، هیرو هیتودرژ این) به تحقق رساندند.

البته تاریخچه پیدایش این دیکتاتوری های نظامی ضد کمونیست گرد شوروی و منشاء اجتماعی آنها ایدا همانند و درجه ترقیخواهی یا ارتجاعیت آنها نیز یک سان نیست ولی از جهت ماهیت و سمت اجتماعی و سیاسی شباهت فراوانی ما بین آنها حکمرواست. رهبری حزب کمونیست شوروی این تاکتیک امپریالیستی را بارها بعنوان "محاصره" شوروی محکوم کرد و تنها پس از جنگ دوم جهانی گفت که اینک دیگر محاصره شوروی به شیوه دوران پس از جنگ اول جهانی میسر نیست.

آنچه که به شخص رضا خان و نقش ویژه او در اعتلاء خود مربوط است، آنست که وی خود را مردی مناسب برای ایفاء این وظیفه خاص نشان داد و از این جهت تاثیرمختصات خصوصی او را نمی توان به حساب نگذاشت. رضا خان نشان داد که باندازه کافی قسی و درعین حال باندازه کافی حيله گراست و برای نیل به مقام بزرگ براحتی موازین و جدان و اخلاق را لگد مال میکند و وسوسه ای از این باب آزارش نمی دهد. به طبقات حاکمه سرمایه داری وفادار و از کمونیسم و دمکراتیسم و انقلاب و جنبش خلق بیزار است و "مشت" و "سر نیزه" خوبی است. رضا خان درعین حال برای قبول تحولات "نوسانگرانه" در چارچوب خواست طبقه بورژوا-مالک آمادگی داشت.

نقص رضا خان در سواد کمش بود که آنها "عیب" نبود و میشد با قرارداد جمع از چاکران "فاضل" امپریالیسم در جوارش جبران کرد. کسانی مانند محمدعلی فروغی، عبدالحسین تیمورتاش، میرزا علی اکبرخان داور، سیدمحمدتدین و امثال آنها گردش قرار گرفتند و خود او با "خونتای" دوران قزاق یعنی یزدان پناه، امیراحمدی، امیرفضلی، کریم آقاخان بوذرجمهری، عبدالله خان طهماسبی، محمد خان درگاهی، شاه بختی، محمد حسین آیرم، جان محمدخان، خدایارخان، نخجوان (امیرموثق)، کوپال و غیره که از او حرف شنوی داشتند و نیز به یاری انتریگانها و تروریستهای دانشناک و مساواتچی که از قفقاز در قبال ارتش رهاگرسرخ گریخته و سرشار از بغض و کینه نسبت به کمونیسم بودند و دستورداشتند که به اعتلاء رضا خان کمک کنند، و با یاری یک عده روزنامه های هوراکش و متملق از قبیل "اطلاعات"، "ایران"، "ستاره ایران"، "کوشش"، "ناهید"، "سفق سرخ" و غیره آن وسایل لازمی را که برای تحمیق یا مرغوب کردن لازم بود، بوجود آورد و "کاریر" خود را از همان کودتای حوت ۱۲۹۹ با اعلامیه ای تحت عنوان "حکم می کنم!" آغاز کرد.

پس از این سیراجمالی خوبست به بررسی مشخص برخی اسناد که اعتلاء رضا خان را روشن می سازد بپردازیم تا سخن ما از نوع دعا وی مجرد و داوری های یکجانبه حساب نشود.

ورود رضا خان به صحنه و آغاز اعتلاء او از پیدایش "کمیته آهن" است. م.س. ایوانف در "تاریخ نوین ایران" جریان پیدایش این کمیته را چنین مینویسد: "در تهران با شرکت فعال امپریالیست های انگلیس، برای اجراء یک کودتا، کمیته ای پنهانی بنام "کمیته آهن" تشکیل شد. سیدضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه "رعد" و نصرت الدوله فیروز که با انگلیسها ارتباط نزدیک داشت بر راس این کمیته قرار گرفتند. نصرت الدوله در آن هنگام در لندن بود و نقشه کودتا با شرکت او در لندن طرح گردید، رضا خان میرپنج بریگاد قزاق ایران را نیز به این توطئه جلب کردند." و نیز: "در آستانه اجراء کودتا، رضا خان بر حسب سفارش ژنرال انگلیسی ایرونساید به فرماندهی دیویزیون قزاق منصوب گردید."

این تصریح را از قول مورخ مطلع شوروی برای آن لازم دانستیم که نقش رضا خان در کودتا، ارتباط او با امپریالیستهای انگلیس، روشن شود زیرا در اینجا سخنگویان امپریالیسم مطالب دیگری نیز دعوی کرده اند. از آنجمله سر ریدربولارد سفیر سابق انگلستان در ایران در سال ۱۹۶۴ در لندن کتابی نشر داده است بنام "بریتانیا و خاورمیانه از ابتدا تا سال ۱۹۶۳".

بولارد در این کتاب خود (صفحه ۱۲۴) تصریح میکند: "اتهام رایجی است که در مورد به سلطنت رسیدن رضاشاه به انگلستان وارد میکنند. این حرف هیچ اساس ندارد. کودتا، هم دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا و هم میسیون انگلیسی در تهران را غافلگیر ساخت. انگلیسها، نظیر دیگران طرفدار استقرار نظم بودند ولی آنها از تغییرات سیاسی و اقتصادی که رضاشاه ایجاد کرد بیش از دیگران زیان دیده اند." **Britain and the Middle East from Earliest Times to 1963, London, 1964**

ملاحظه کنید! سررید بولارد با چه سیمای معصوم و با چه طلبکاری رندانه از کودتا و سلطنت رضا شاه سخن می گوید. ولی واقعیات تاریخی غیر قابل انکار این اظهارات دروغ و سالوسانه را رد میکند.

وقتی در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۴ (۱۳۰۴) مجلس پیشنهاد سید محمد تدین را درباره خلع قاجار و دعوت مجلس موسسان و انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی تصویب کرد، موافق "اسناد سیاست خارجی انگلستان" (1919-1939 Document on British foreign policy) منتشره در لندن از سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۶ در سه سری، (صفحه ۷۷۵) به سفیر انگلیس سر پرسی لرن از طرف دولت ایران گفته شد که دولت مایل است انگلستان نخستین دولت خارجی باشد که رژیم ایران را برسمیت بشناسد. سرپرسی لرن در ۲ نوامبر ۱۹۲۵ از چمبرلین نخست وزیر انگلستان تلگرامی دریافت میدارد که طی آن چمبرلین از انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی ابراز رضایت میکند و تصریح می نماید که اینکار بدون زیان برای منافع انگلستان انجام گرفته و در صورتی که دولت ایران اجراء تعهدات خود را در مورد انگلستان متقبل گردد، دولت انگلستان رژیم جدید را برسمیت خواهد شناخت (همانجا)، سوم نوامبر پ. لرن سفیر انگلیس مطالب را به وزیر خارجه اطلاع میدهد و در مورد مذاکرات خود با رضا خان به وزارت خارجه مینویسد: "اوبه من اختیار داد به اطلاع شما برسانم که ایران شرط مراعات قرارداد های موجود بین دو کشور را می پذیرد. رفتار رضا خان با من فوق العاده صمیمانه بود. و اقدام شما چنان تاثیری در او داشته که بنظر من این تاثیر نمی تواند باسانی از میان برود." (همانجا ۷۷۶-۷۷۷).

در پس سخن چمبرلین "اجراء تعهدات" و قبول رضاخان "مراعات قرارداد های موجود بین دو کشور" در این جا در مرحله اول مسئله نفت قرار داشت. پس از امضاء قرارداد ۱۹۱۹ و در نتیجه وجود محیط شدید ضد انگلیسی، انگلستان نسبت به سرنوشت قرارداد اسارت بار داری که در ۱۹۰۱ بسته شده بود، سخت نگران بود، در حالیکه جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ نشان داده بود که ماده گرانبهای نفت برای کشورهای صنعتی معاصر دارای اهمیت شگرف است و بهمین جهت بنا به توصیه وینستون چرچیل دولت انگلستان قسمتی از سهام نفت ایران (B.P.) یا "بریتیش پترولیوم" را که در ایران سالوسانه "بنزین پارس" ترجمه می شد! خریداری کرد و سیاست نفت و سیاست دولتی انگلستان بدل گردید. موافقت رضاخان با اجراء تعهدات (یعنی حفظ قرار داد داری) منجر بدان شد که انگلستان همه جانبه در دفع خزعل و تبدیل "عربستان" به "خوزستان" به رضا خان یاری رساند. رضاخان نیز، چنانکه بعدها زندگی نشان داد کلیه مساعی خویش را برای بسط غارتگری انگلستان از نفت ایران بکاربرد چنانکه در جای خود از آن سخن خواهیم گفت.

جالب است که برخلاف واکنش مثبت انگلستان در مورد اعتلاء رضا خان مطبوعات ترکیه در مقابل تصمیم مجلس دائر به خلع قاجار ابراز تاسف کردند، بویژه از این جهت که جمهوری در ایران مستقر نشده است. با آنکه دولت ترکیه رژیم جدید را شناخت، ولی وزیر خارجه ترکیه

به "ولیعکو" کاردار شوروی در ترکیه گفت که ترکیه نگران است که "انگلستان از این جریان برای تصرف ایران و تبدیل آن به یک عراق دیگر استفاده کند" ( اسناد وزارت خارجه شوروی ۱۹۵۷-۱۹۶۲).

نقش انگلستان در تقویت مستقیم از رضاخان بویژه در جریان مبارزه رضاخان برای استقرار تمرکز و از آنجمله در مبارزه وی علیه اسمعیل آقا سمیتکو و شیخ خزعل بروز میکند. سمیتکو و خزعل دوتن فنودال نیرومند و خطر جدی برای رضا خان بودند. درازمیان بردن هردو آنها، مداخله و کمک عمال انگلستان کار رضاخان را بسی تسهیل نمود. در تذکاریه وزارت امور خارجه انگلستان درباره سیاست خارجی این کشور در ۱۹۲۶ صریحا چنین آمده است: " دولت ایران شیخ محمره ( خزعلی) را مجبور کرد که خود را تابع شاه بشناسد، خود مختاری سابق اوزبین رفت، ما به او فهماندیم که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در صورت عدم اطاعت اوز دولت ایران با نیروز اسلحه از وی پشتیبانی نخواهد کرد" ( اسناد پادشاه در فوق، صفحه ۸۶۵).

این واقعیات، همراه اعتراف دولت چرچیل- ایدن در جریان شهریور ۱۳۲۰ که رضا خان را آوردیم ولی او دیگر از ما هم حرف شنوی نداشت، تردیدی در نقش قاطع انگلستان و سازمانهای جاسوسی این کشور در امر عروج رضا خان ندارد و شبهه پراکنی سرریدر بولار بکلی بی فایده است.

منتها رضاخان توانست این پشتیبانی امپریالیستی را تاحدی در پرده نگاهدارد و کسان زیادی را درباره ماهیت خود موقتا به اشتباه اندازد. با این حال هرگز مردم ایران در نحوه پیدایش و اعتلاء رضاخان تردید نکردند.

مورخ شوروی اس.مه لیکف کوشش رضا خان را برای جلب افراد حزب "اجتماعیون- عامیون" و لیدر آن **سلیمان میرزا** که از عناصر میهن پرست و مترقی مجلس ایران بود چنین توضیح می دهد: "رضاخان که بیانگرائتلاف جناح راست بورژوا- مالک بود، در این ایام یعنی در سالهای ۱۹۲۲- ۱۹۲۳ هنوز میبایست حساب جناح چپ را نیز نگاه دارد، لذا پیوسته به حمایت از **اصلاحات وسیع** تظاهرمی کرد. در پائیز سال ۱۹۲۳ رضاخان بهنگام تشکیل دولت، لیدر حزب اجتماعیون- عامیون سلیمان میرزا و برخی دیگر از عناصر "سوسیالیست" را وارد کابینه خود ساخت. رضاخان می خواست از این عناصر چپ برای نبرد با گروههای فنودال استفاده نماید ولی در عین حال خود را آماده می ساخت تا این عناصر چپ را نیز خورد کند." (مه لیکف- استقرار دیکتاتوری رضاشاه در ایران- ص ۵۵) باید به این دآوری درست مه لیکف این نکته را نیز افزود که اجتماعیون- عامیون و کمونیست ها در آن موقع و در آغاز امید داشتند که شاید تحول رژیم در ایران بصورت ترکیه درآید و جمهوری جای سلطنت را بگیرد. آنها نیز چنین جریانی را، در شرایط مشخص، بحق گامی به جلو می دانستند و تمایل رضاخان به طرد قاجار و رسیدن به قدرت عالییه آنها را به این مسئله امیدوار میساخت. ولی خیال واقعی رضا خان (که آنرا با دقت پنهان نگاه میداشت) شاه شدن بود نه رئیس جمهور شدن. در توجیه منطقی روش اجتماعیون- عامیون و کمونیست ها این نکته را نیز باید افزود که پس از شکست نهضت های رادیکال انقلابی در ایران، در واقع هیچ شق قابل تحمل تری از خلع قاجار و استقرار یک جمهوری بورژوائی که در ایران تمرکز و تجدد را عملی سازد نبود، یعنی راه مصطفی کمال پاشا که به " کمالیسم" شهرت یافته، ممکن ترین و بهترین راه حل قابل تحقق و قابل تحمل شمرده میشد. برای رضاخان، چنانکه مه لیکف گفت، مطلب اینطور مطرح بود که عجالتا از این نیروها برای اجرا تمرکز و طرد قاجار استفاده کند و بلافاصله آنها را بکوبد. بهمین نحو نیز به شکل کلاسیک عمل کرد. در واقع نیروهای چپ پس از از دست دادن پایه وسیع انقلابی، در یک نوع محظور تاریخی بودند و مایل بودند جریان را با "شرکتر" حل کنند. تاکتیک آنها در آن شرایط تنها تاکتیک ممکن بود. در همین

ایام سیاست خارجی اتحاد شوروی نیز نسبت به جریان تحول رژیم و حکومت رضاخان، بعنوان تنها تحول ممکن که بطور نسبی تاریخی در جهت منافع عمومی و ملی کشور ماست می نگریست. در این باره س.ل. آگایف در کتاب خود: " ایران در دوران بحران سیاسی سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۵" مینویسد: " در اکتبر ۱۹۲۵، مطبوعات اروپا با اصرار تمام شایعاتی نشر می دادند دایر بر آنکه دولت شوروی نسبت به دولت رضاخان نظرمندی دارد و طرفدار احمدشاه است، که آنموقع در اروپا بود. در نتیجه تحریکات ارتجاعی در همین ایام گروهی به اراضی سفارت شوروی در تهران حمله می کنند. هدف همه این اقدامات ایجاد مشکلات در روابط ایران و شوروی و تسهیل سیاست امپریالیستی در ایران بود. بدین مناسبت آژانس تلگرافی اتحاد شوروی در ۲۰ اکتبر ۱۹۲۵ با اجازه مقامات شوروی خبر داد که " دولت شوروی در امور ایران روش عدم مداخله کامل را مراعات می کند و با دولت کنونی ایران که بر راس آن رضاخان قرار دارد، روابط کاملاً دوستانه ای را حفظ می نماید." ( صفحه ۱۸۸ کتاب یاد شده)

همانطور که رضا خان به پشتیبانی نیروهای چپ احتیاج داشت، همانطور سیاست لنینی اتحاد شوروی تنها سیاستی بود که میتوانست او را از شر رقیبان ارتجاعی داخلی و نقشه ها و توطئه های محتمل امپریالیستی در امان نگاه دارد. از همان آغاز پیدایش اتحاد شوروی، وجود این دولت، چنانکه دیدیم، باعث برهم خوردن مثنی نقشه های اسارت بار انگلیس، آلمان و امریکا در مورد ایران شد. در ۲۶ فویه سال ۱۹۲۱ قرارداد شوروی و ایران در مسکو بامضاء رسید که نخستین قرارداد برابرحقوق ایران بایک دولت بزرگ و نمودار کامل سیاست لنینی احترام به حق حاکمیت ایران و نقطه مقابل قرارداد اسارت بار ۱۹۱۹ است. بموجب این قرارداد روسیه شوروی قروض و موافقت نامه های تزاری را ملغی اعلام داشت، رژیم کاپیتولاسیون و حقوق برونمرزی اتباع خارجی را باطل ساخت و بانک استقراضی و جزیره آشوراده و نیز بسیاری امتیازات و موسسات روسیه تزاری را که به بهای ۶۰۰ میلیون روبل طلا بود، به ایران واگذار کرد. این قرارداد شور و شعف عجیبی در ایران برانگیخت. چگونه رضاخان جرأت می کرد این احساسات مردم را، در حساب های خود برای عروج به مقام "شخص اول مملکت" نادیده بگیرد؟ م.س. ایوانف در " تاریخ نوین ایران" بغرنجی بازیهای رضاخان و پشتیبانان داخلی و خارجی او را در عبارات زیرین بخوبی بیان میدارد:

"در عین حال که رضا خان برای تحکیم قدرت خویش در تلاش بود، بویژه در نخستین سالهای قدرت، مجبور بود افکار عمومی جامعه ایران را در نظر بگیرد و به روحیات ضد انگلیسی و تمایلات آنها برای نزدیکی به روسیه شوروی توجه کند و لذا ناگزیر بود با دست زدن به پاره ای کارها که مخالف منافع انگلیسها بود (مانند اخراج مستشاران و مربیان انگلیسی از قشون وسایرادارات ایران، خارج ساختن واحدهای نظامی انگلیس از خاک ایران) از سوئی و برقراری مناسبات عادی با دولت شوروی از سوی دیگر، روی موافقت نشان دهد. انگلیسها در نظر داشتند از رضا خان برای مبارزه علیه جنبش انقلابی در ایران و جلوگیری از بسط علاقه و حسن نیت توده های مردم نسبت به روسیه شوروی استفاده کنند و از تمایلات وی برای دست یابی به قدرت و روحیات خصمانه اش علیه جنبش دمکراتیک مردم بهره برداری نمایند و در عین حال با شیوه های گوناگون او را تحت فشار قرار می دادند و خوانین فئودال را به اقدامات جدائی طلبانه و شورش علیه او تحریک می کردند.

نقشه مورد قبول در بار قاجار و قوام السلطنه برای وارد ساختن امپریالیسم امریکا به صحنه (از طریق دادن امتیازات به استاندار اوایل و سینکلر ایل کمپانی و جلب میسیون اول میلسپو به ایران) نتوانست در عمل کارا از آب درآید. روش میلسپو که بویژه دارای جنبه شدید ضد

شوروی بود و نارضائی مردم از سیاست ارتجاعی قوام، منجر به استعفاء این دولت در ۱۹۲۳ شد. میلیسپو تا ۱۹۲۷ به کار خود ادامه داد ولی سرانجام او نیز به ترک صحنه سیاست ایران ناگزیر گردید. رضاشاه که پس از سقوط کابینه قوام در تمام کابینه ها بعنوان وزیر جنگ باقی بود و سپس خود در ۱۹۲۴ کابینه مستقل خود را تشکیل داد، توانست با در دست گرفتن کامل ارتش و پلیس و زمینه سازی های لازم از جهت سرکوب ایلخانان یاغی و جلب احزاب سیاسی و روفتن زیر پای احمد شاه که از قدرت عمل جسورانه و مشی واقع گرایانه سیاسی محروم بود، مخالفین چپ و راست خود را خاموش سازد، عشقی و واعظ قزوینی را ترور کند و دریک محیط رعب و تسلیم و با چهره عریان یک دیکتاتور بی رحم و "آماده به کتک زدن" در یک مجلس موسسان ساختگی که فهرست نامزدهای آنرا "رئیس تشکیلات کل نظمیه مملکتی" **محمد درگاهی** به تصویب رضاخان رسانده بود، قانون اساسی را بسود سلسله پهلوی تغییر دهد. گ. لینچوسکی در کتاب یاد شده در فوق تحت عنوان "روسیه و غرب در ایران" (لندن ۱۹۵۳) می نویسد: "پس از سال ۱۹۲۵، کلیه گروه های سیاسی محو شدند تا راه دیکتاتوری نظامی شاه از هرباره هموار گردد." (صفحه ۱۰۵)

در اینجا یاد آوری یک نقل قول از استروف (ایراندوست) از خاورشناسان نیز بین دردوران بقدرت رسیدن رضاشاه بمثابة نوعی ترازبندی سودمند است. و پ. استروف مینویسد: "تلاش های استبدادی پهلوی معطوف بدان بود که **دیکتاتوری** خود را **نه با تعطیل مستقیم مجلس**، بلکه با تصرف و **تسخیر منظم آن** از راه اسلوب های سیاسی انجام دهد و این ویژگی حیات سیاسی ایران است که در شیوه عمل خود، بقایای اسالیب قرون وسطائی را با آن اسلوب های سیاسی و مبارزه ای که از زرادخانه سرمایه داران امروزی به وام گرفته است، ترکیب می کند." (بررسی تاریخ معاصر ایران- تحت نظر آرا به جیان- صفحه ۴۳).

اینک این سؤال را میتوان مطرح کرد:

آیا عروج و اعتلاء رضاخان امری محتوم و جلوگیری ناپذیر بود؟ پاسخ این سؤال بنظر ما منفی است. اگر جناح اشراف ناسیونالیست و لیبرال، از نوع مستوفی الممالک، مصدق السلطنه، مشیرالدوله و روحانیون مخالف مانند مدرس که علاقه شان متوجه حفظ مشروطیت و سلطنت احمدشاه بود، با جناح چپ طبقات بالا و متوسط که قسمتی بصورت "جبهه ملی" درآمده بودند (حزب اجتماعیون- عامیون به رهبری سلیمان میرزا، حزب اجتماعیون مستقل به رهبری ضیاء الواعظین و حزب اجتماعیون متحد به رهبری محمدصادق طباطبائی) و جراید مترقی مانند "طوفان" به مدیریت فرخی یزدی و "قرن بیستم" به مدیریت عشقی و اتحادیه های کارگری که در انموقع نفوذ و قدرتشان بسط یافته بود و حزب غیر علنی کمونیست ایران و نیروهای نظیردیگر که همگی با اعتلاء دیکتاتور جدید مخالف بودند، برسر **پلاتنقرم واحدی**، اتفاق نظر می یافتند، می توانستند از این اعتلاء جلوگیری یا آنرا در چارچوب معینی محدود نمایند و در مجرای دلخواه سیر دهند. ولی آیا یافتن پلاتنقرم واحدی ممکن بود؟ پاسخ این سؤال مثبت است. استقرار رژیم که استقلال ایران را از دستبرد امپریالیسم حفظ کند و آزادیها و حقوق دمکراتیک مردم را محفوظ دارد و درعین حال درجهت تمرکز، نوسازی و اصلاح ارضی و صنعتی شدن ایران گامهای مجدانه بردارد می توانست مورد پشتیبانی اکثریت مطلق مردم قرار گیرد. یافتن زبان مشترکی در این مورد لااقل بین کسانی مانند مستوفی الممالک، مصدق السلطنه، ملک الشعراء بهار، سلیمان میرزا، اتحادیه ها، حزب کمونیست، مدیران مترقی جراید، با توجه به نیمرخ سیاسی این افراد و احساسات میهن پرستانه آنها، چندان دشوار نبود. اگر هم کسانی به این اتحاد نمی پیوستند (که مسلما چنین کسانی کم نبودند) درطول مدت منفرد می شدند. ولی اینجا نیز تفرقه و منازعه درونی نیروهای ضد رضاخان کار او را آسان کرد. دفاع از قاجاریه و مخالفت با جمهوری که جناح اول دنبال می کرد مطلبی نبود که بتواند برای نیروهای فعال ترقیخواه که در حزب

اجتماعیون - عامیون و اتحادیه ها و حزب کمونیست گرد آمده بودند، جالب باشد. احتمالا رضا خان خود درقبال اتحاد نیروها، در صورت تحقق این یک، به همراهی و موافقت مجبورمیشد ولی او، چون مخالفانش متحد نشدند، آنها را وادار کرد به سود سلطنت مستبده او رای بدهند و بدینسان این "اگر" در واقعیت تاریخی تحقق نیافت. مولوی ضمن داستانی شیرین میگوید:

"گفت: باری خانه یاران خوش است  
لیک جانان در "اگر" نتوان نشست"

پس "اگر" مطلوب عملی نشد و عروج رضاشاه عملا خود را امری پیشگیری ناپذیر نشان داد، اینک دیگر فصل نبشته ایست از تاریخ معاصر ایران!